

معناشناسی، وجودشناسی و کارکردهای نامتناهی در حکمت متعالیه

Semantics, Ontology and Functions of The Infinite in The Transcendent Philosophy

Abdollah Salavati*

عبداله صلواتی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۱/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۳/۱۹

Abstract

The idea of an infinite system of philosophical thought could not be found in the ancient Greek philosophy. In the Islamic world, before the Sheikh Ishraq, infinite in number and infinite in time were considered in the realm of quantity (essentially) and powers (accidentally). Abolbarkat and then Suhrawardi, referred infinite to the attributes of God and identified God's perfection with the infinite. The basic questions of the author of this research are: What was Mulla Sadra's philosophical explanation of the infinite? And what is the result of accepting the infinite characteristic? The outcomes of this research are: in philosophical thought of Mulla Sadra, semantically, Infinite including meanings such as Infinite in attribute, ontological infinite and metaontological infinite. And from ontological point of view, the infinite due to the existence of God is existent. Also, to establish God's personal unity, Philosophical explanation of God's authority to hearts and negative-positive theology are certain functions of Infinite in the three fields of metaphysics, theology and Anthropology in philosophy of Mulla Sadra.

KeyWords: infinite, meta-infinite, simple truth, God, Mulla Sadra.

چکیده

طرح سیستمی ایده نامتناهی در تفکر فلسفی یونان به چشم نمی‌خورد. در جهان اسلام نیز تا پیش از شیخ اشراق، نامتناهی عدلی و مدلی در دو قلمرو کم (به نحو بالذات) و قوا (به نحو بالعرض) جریان داشتند؛ ابوالبرکات بغدادی و پس از او سهروردی نامتناهی را بر صفات خدا اطلاق و یگانگی‌ای میان کمال خدا و نامتناهی برقرار کردند. پرسش‌های پایه نگارنده در این جستار عبارت‌اند از: ملاصدرا چه تبیین فلسفی‌ای از نامتناهی عرضه کرد؟ و محصول پذیرش خصیصه نامتناهی در فلسفه‌اش چیست؟ برونداد این پژوهش نیز به این قرار است: در تفکر فلسفی ملاصدرا، نامتناهی به لحاظ معناشناختی، مشتمل بر معانی - ای همانند نامتناهی صفتی، نامتناهی وجودی و فوق نامتناهی وجودی است و نامتناهی به لحاظ وجودشناختی به وجود خدا موجود است. همچنین، اثبات وحدت شخصی وجود، تبیین فلسفی مالکیت خدا بر قلب‌ها و تصرف در آن‌ها و الهیات ایجابی - سلبی برخی از کارکردهای نامتناهی در سه حوزه مابعدالطبیعه، الهیات و انسان‌شناسی در فلسفه صدرایی است.

واژگان کلیدی: نامتناهی، فوق نامتناهی، بسیط الحقیقه، خدا، ملاصدرا.

* PhD student in Islamic philosophy Shahid Beheshti University, Assistant Prof. of Shahid Rajai University. Salavati2010@gmail.com

* استادیار دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی تهران. Salavati2010@gmail.com

مقدمه

غالباً عدم تناهی در قلمرو کمیت مطرح بوده است، اما اشاراتی در سخن ابن سینا و تصریحاتی در اقوال ابوالبرکات بغدادی، سهروردی، میرداماد و ملاصدرا وجود دارد که حاکی از طرح نامتناهی در حوزه الهیات و به منزله ویژگی خداست. مسئله اصلی این پژوهش آن است که معناشناسی، وجودشناسی و کارکرد/ کارکردهای خصیصه نامتناهی خدا در فلسفه صدرایی چیست؟

به منظور بررسی این مسئله، واکاوی پرسش‌های ذیل در این جستار ضروری است: نامتناهی در تاریخ تفکر فلسفی چه تطوراتی داشته است؟ و تفاوت جوهری خصیصه نامتناهی در فلسفه ملاصدرا و فلسفه‌های پیش از او چیست؟

نامتناهی در سنت فلسفه یونانی به معنای عدم کمال بود و ارزشی کمتر از متناهی داشت و خدا بیشتر به صورت متناهی تصور می‌شد (ژیلسون، ۱۳۷۹: ۸۱؛ وال، ۱۳۸۰: ۷۸۸، ۸۱۶)، البته متفکران یونانی همچون آناکسیمندروس و ملیسوس نامتناهی را برتر از متناهی می‌دانستند و دقیقاً به همین دلیل آن‌ها به شدت مورد انتقاد ارسطو قرار گرفته‌اند (وال، ۱۳۸۰: ۷۸۸). آناکسیمندروس اصل نخستین اشیاء را آپایرون (= نامحدود) معرفی می‌کند؛ به تعبیر او آپایرون جاودان و پیرناشدنی است و همه‌جا را فرا گرفته است و آغاز و انجام پدیده‌هاست (خراسانی، ۱۳۸۷: ۱۳۴-۱۳۳) و به تعبیر ارسطو، نامتناهی نمی‌تواند مبدأ و آغازی داشته باشد، بنا بر آنکه مبدأ و آغاز حدی برای نامتناهی محسوب می‌شود. بنابراین، نامتناهی آغاز و مبدئی ندارد، اما مبدأ و آغاز همه است (Aristotle, 1991a: 203b7-12؛ خراسانی، ۱۳۸۷: ۵۹-۵۸). ارسطو تقرر نامتناهی در خارج به منزله موجود ممکن یا مبدأ عالم را نفی و تصریح کرد نامتناهی بالفعل، خواه به منزله موجودی مستقل و مجزا (= در حیطه فرامحسوس) و خواه به منزله محسوس و جسم (= در محسوسات)، وجود

ندارد (Aristotle, 1991b: 1066b25-1067a36). به هر روی، ایده نامتناهی به طور وسیع از حاکمیت تفکر یونان خارج شد (Clegg, 2003:47).

۱. نامتناهی در تفکر فیلسوفان متقدم مسلمان

برخی از مخالفان فلسفه اسلامی بر این باورند که اولاً، نامتناهی امری وهمی و فاقد مصداق است؛ ثانیاً، نامتناهی همانند متناهی وصف اعراض است و اعراض از اوصاف جسم است و از آن‌جا که خدا جسم نیست، پس، خدا نه متناهی است نه نامتناهی. هر چند در روایات، تناهی و حد از خدا سلب شده است، اما این امر به منزله اثبات طرف مقابل آن، یعنی عدم تناهی خدا، نیست؛ بنا بر آنکه عدم تناهی و تناهی تقابلی عدم ملکه دارند و نفی یکی از طرفین، فقط به شرط شأنتی اتصاف، به منزله اثبات طرف مقابل است، اما با فقدان این شرط شأنتی، سلب یک طرف به مثابه اثبات طرف مقابل نیست؛ برای نمونه، سلب سواد از سنگ به منزله اثبات بی‌سوادی آن نیست. بنا بر آنکه سنگ شأنتی اتصاف به سواد را ندارد (ابن سینا، ۱۳۹۱: ۳۲۹-۳۲۸). در مسئله خدا نیز، از آن‌جا که شأنتی اتصاف به تناهی و عدم تناهی از آن جسم و اعراض است و خدا نه جسم است نه عرض، پس، خدا نمی‌تواند متصف به تناهی یا عدم آن شود. بنابراین، نفی تناهی خدا در روایات هرگز به معنای اثبات عدم تناهی او نیست (میلانی، ۱۳۸۹: ۱۱۵-۱۱۴).

ابن سینا در معناشناسی نامتناهی از دو گونه حقیقی و مجازی نامتناهی سخن گفته است: گونه مجازی نامتناهی را ناتوانی در پیمودن راهی دانسته است؛ همانند عجز در پیمودن فاصله میان زمین و آسمان، و گاهی نامتناهی مجازاً بر امر ممکن اما دشوار اطلاق می‌شود. گونه حقیقی نامتناهی به دو

جریان داشتند؛ با این بیان که: امری که در مراتب شدت محدودیت نداشته باشد، نامتناهی شدنی است، اما از آنجا که نامتناهی شدنی در آن، یعنی پایان زمان، رخ می‌دهد و حرکت در زمان اتفاق می‌افتد، پس وقوع حرکت متصف به نامتناهی شدنی انکار می‌شد (ابن سینا، ۱۴۰۴: ۲۲۴). امری که به لحاظ عدد محدودیت نداشته باشد نامتناهی عدلی است و این امکان وجود دارد که کم یا امور مرتبط بدان، به حسب تعداد/تعداد فعل، متناهی یا نامتناهی باشد. امری که به حسب زمان محدودیت نداشته باشد، نامتناهی مدلی است و این امکان وجود دارد که کم یا امور مرتبط بدان، به حسب مدت/مدت صدور فعل، متناهی یا نامتناهی باشد. گفتنی است که نامتناهی در این فضا مؤلفه‌ای بالقوه و فاقد مصداق بالفعل تلقی می‌شد (کندی، بی تا: ۴۷). چنان‌که فیلسوفان مسلمان بر اساس ادله متنوع همانند سلمی، ترسی و مسامته/موازنه، تطبیق، تخلیص، برهان عرشی سهروردی، برهان سمرقندی و برهان شیخ بهایی، بعد جسمانی و به تعبیری، عالم طبیعت را متناهی ارزیابی کرده‌اند (ابن سینا، ۱۳۷۵: ۲/ ۶۰-۵۹؛ فخرالدین رازی، ۱۴۱۱: ۱۹۵-۱۹۳).^(۲) همچنین، حکما بر اساس آنکه همه علل به خدا منتهی می‌شوند و او سرآغاز همه است، تمامی علل را متناهی می‌دانستند (ابن سینا، ۱۴۰۴: ۳۲۷؛ لوکری، ۱۳۷۳: ۲۶۹).

پس از ابن سینا، ابوالبرکات بغدادی در کتاب *المعتبر فی الحکمه* گزارش می‌دهد که برخی، نامتناهی را به دو وجه بر خدا اطلاق کرده‌اند: الف) نامتناهی به اعتبار وحدت احدی صمدی؛ بر پایه وحدت یادشده، اطلاق نهایت به معنای حد بر خدا ممتنع است؛ بنا بر آنکه نهایت در طبیعتی جاری است که پذیرای شدت زیادت و نقصان باشد و خصیصه پذیرش زیادت و نقصان در عدد و معدود مطرح است، نه در وحدت و واحد صمدی؛ ب) نامتناهی به اعتبار وسع، قدرت، علم و مدت، زیرا وسع، قدرت و علم خدا حد و کرانه

قسم سلب مطلق و غیرسلب مطلق است؛ امر مسلوب النهایه به اعتبار فقدان کمیت از قسم نخست است، همانند نقطه که فاقد کمیت است و به این اعتبار نهایت ندارد. نامتناهی به غیرسلب مطلق، که شأن آن متناهی بودن است، نیز دو وجه دارد؛ یکی آنکه از شأن نوع و طبیعتش این است که متناهی باشد و لکن از شأن شخص آن متناهی بودن نیست، مثل خط غیرمتناهی مفروض. از این گونه نامتناهی هر چه بکاهی، باقیمانده دارد، و دیگری آنکه از شأن آن باشد که او را نهایت باشد، لکن بالفعل نباشد، مانند دایره که فاقد نقطه بالفعلی به منزله پایان خط است (ابن سینا، ۱۴۰۴: ۲۱۰-۲۰۹؛ حسینی اردکانی، ۱۳۷۵: ۲۷۹). گفتنی است تأثیرپذیری ابن سینا در این بخش از معناشناسی ارسطویی نامتناهی مشهود است (Aristotle, 1991:1066a-1066b).

شایان توجه است که ابن سینا از «صمد» در سوره توحید تفسیری عرضه کرده است که بعدها از آن عدم تناهی خدا استنباط شده است.^(۱) از منظر ابن سینا صمد دو تفسیر دارد: ۱. آنچه جوف ندارد؛ و ۲. سید؛ سپس به تبیین فلسفی تفسیر نخست می‌پردازد؛ با این توضیح که: هر آنچه ماهیت دارد اجوف است، و از آنجا که خدا ماهیت ندارد، بنابراین، او صمد است و هیچ اعتباری جز وجود ندارد (ابن سینا، ۱۴۰۰: ۳۱۷-۳۱۸).

بنابراین، در فضای یادشده، حکما در مباحث طبیعیات، تناهی و عدم تناهی را از خواص بالذات کم اعم از کم متصل و منفصل تلقی می‌کردند و امور دیگر همچون قوا، بالعرض متصف بدان می‌شدند (فخرالدین رازی، ۱۴۱۱: ۱/ ۵۰۲؛ حسینی اردکانی، ۱۳۷۵: ۲۰۴). همچنین، در این فضا، نامتناهی شدنی، نامتناهی عدلی و نامتناهی مدلی سه گونه از نامتناهی بودند که در دو قلمرو کم (به نحو بالذات) و قوا (به نحو بالعرض)

ندارد؛ حدی که گفته شود پس از آن، وسع، قدرت و علم خدا جریان ندارد. همچنین، مدت وجود خدا و فعل او تنهایی‌پذیر نیست (بغدادی، ۱۳۷۳: ۸۴/۲).

در فلسفه سهروردی اما، نامتناهی سه‌گانه شدی، مدی و عدی از قلمرو کم و قوا به ساحت مفارقات نوری گسترش پیدا کرد و سهروردی توانست نامتناهی شدی را در محور نوریت و کمال خدا مطرح کند و نامتناهی مدی و عدی را در خدا و مفارقات نوری به اعتبار فرازمانی بودن و صدور نامحدود فعل عرضه کند. گفتنی است تفاوت سهروردی با ابوالبرکات در این است که اولاً، سهروردی خصیصه نامتناهی را افزون بر خدا در مفارقات نوری مطرح کرده است؛ ثانیاً، دقیقاً به دلیل طرح نامتناهی در مفارقات نوری، خدا را به منزله فوق نامتناهی معرفی کرده است: «فَنور الانوار شدته و کمال نوریه لا تنهایی، فلا یتسلط علیه بالاحاطة شیء... و لا یتخصّص شدته عند حدّ یمکن ان یتوهم وراء نور، فیکون له حدّ و تخصّص مستعد لمخصّص و قاهر له، بل هو القاهر بنوره لجميع الأشياء... و اما الانوار القاهرة من المقربین، فانوارها متناهیة، ان عنی بالنهاية أن یکون الشیء وراء ما هو أتم منه؛ و هی غیر متناهیة الشدّة ان عنی أن لها صلوح أن یحصل منها آثار غیر متناهیة» (سهروردی، ۱۳۸۸: ۶۸/۲).

بنابراین، به نظر می‌رسد که *المعتبر فی الحکمة* ابوالبرکات بغدادی نخستین متن فلسفی در جهان اسلام است که در آن نامتناهی در تحلیل صفات خدا به کار رفته و سهروردی نخستین فیلسوف مسلمانی است که از نامتناهی، بلکه فوق نامتناهی، به منزله صفت خدا بهره جسته و دو ویژگی کمال و نامتناهی را یگانه کرده است.

میرداماد، با استناد به حضور ترکیب در موجودات ممکن، حکم به تهی و اجوف بودن آن‌ها می‌دهد؛ با این توضیح که هر ممکنی زوج ترکیبی از جنس و فصل، وجود و ماهیت، امکان

به حسب ذات و وجوب به لحاظ استناد به علت، قوه برآمده از امکان و فعلیت برخاسته از وجوب است و نفس ترکیب برابر با جوف داشتن است و جوف حکایت از نداری می‌کند و مستلزم فقدان و عدم شمول است، اما خدا واجب است نه ممکن. بنابراین، در خدا هیچ‌گونه جوفی وجود ندارد، بلکه او صمد حق است، زیرا صمد یعنی آنچه جوف ندارد (میرداماد، ۱۳۶۷: ۳۲۹؛ حسن‌زاده آملی، ۱۳۶۱: ۴۶۴-۴۶۳).

حسن‌زاده آملی متن مشابه دیگری از میرداماد ارائه می‌دهد که در آن از خدا به صمد حق یاد شده است. ایشان اولاً، صمد حق را معادل نامتناهی گرفته و ثانیاً، در وجه افزودن قید «حق» به صمد اظهار می‌دارد: «آنکه مرحوم میر فرمود: فاذا الصمد الحق لیس هو الا الذات... وصف صمد به حق از این جهت است که قوای عالیه اعنی مفارقات نوری، به براهین قطعی عقلی ممضای به امضای اصغیای حق، عاری از ماده و احکام آنند، لذا خالی از قوه و استعدادند. بنابراین ملائکه همه صمدند، اما چون ممکن‌اند و غنی مطلق نیستند صمد حق نیستند چنان‌که در حکمت متعالیه مفارقات نوریه که قوای عالیه و ملائکه الله و جنود الله‌اند تعبیر به تمام و حق جل و علی تعبیر به فوق تمام شده است. صمد یعنی تمام و صمد حق یعنی فوق تمام» (حسن‌زاده آملی، ۱۳۶۱: ۴۶۶-۴۶۵).

همچنین، میرداماد به کرات در آثار خویش خدا را فوق نامتناهی، از آن حیث که نامتناهی است، می‌داند (میرداماد، ۱۳۹۱: ۲۷۲). بنا بر این تعبیر، می‌توان مفارقات نوری و ملائکه را نامتناهی دانست و وجه نامتناهی بودن آن‌ها را چنین تفسیر کرد: مفارقات نوری در مقام ذات و فعل، مجرد از ماده و لواحق مادی از جمله استعداد و فاقد حالت منتظره‌اند و هر چه را به امکان عام برایشان ممکن است دارند؛ بنابراین به اعتبار آنکه محدودیتی در اتصاف به صفات ندارند، نامتناهی‌اند.

۲. نامتناهی در فلسفه ملاصدرا

این بخش مشتمل بر سه بحث معناشناسی، وجودشناسی و کارکردهای نامتناهی در فلسفه ملاصدراست.

۱-۲. معناشناسی نامتناهی در فلسفه صدرایی

در حکمت متعالیه صدرایی، عدم تناهی از محور کم متصل (= مقدار نامتناهی)، کم منفصل (= تعداد نامتناهی) و صفتی از وجود، همانند فعلیت و علم، به اصل وجود گسترش می‌یابد؛ از این رو، در فلسفه صدرایی بر فوق نامتناهی بودن خدا تأکید می‌شود؛ با این توضیح که نامتناهی‌های رایج که عبارت‌اند از: نامتناهی مدی در حیطه زمان، نامتناهی عدی در قلمرو کم منفصل و نامتناهی شدی در مدار فعلیت خداوند، فوق نامتناهی‌های رایج‌اند (فیض کاشانی، مقدمه آشتیانی، ۱۳۷۵: ۲۵۳؛ جوادی آملی، ۱۳۸۶ الف: ۲/ بخش ۴، ۵۸۵). بنابراین، نامتناهی در فلسفه صدرایی معنای جدیدی با عنوان نامتناهی وجودی یا فوق نامتناهی وجودی می‌یابد (ملاصدرا، ۱۳۸۲: ۱۱؛ همو، ۱۳۸۳ ب: ۷۳۵-۷۳۴). همان‌طور که پیش از این اشاره شد، نامتناهی نزد فیلسوفان قبل از ملاصدرا، یا در محور کم و فعلیت بوده است یا در محور کمال و صفات الهی. چنان‌که سهروردی نامتناهی را در محور کمال الهی مطرح کرده است و ابوالبرکات بر پایه نامتناهی صفات الهی را تحلیل کرده است، اما ملاصدرا نامتناهی را در محور وجود مطرح کرده و خدا را نامتناهی / فوق نامتناهی به حساب وجود می‌داند. به نظر می‌رسد که اطلاق فوق نامتناهی بر خدا در فلسفه ملاصدرا از آن جهت است که خدا را منزله از اطلاق بدانیم، همان‌طور که منزله از تقیید است. نامتناهی وجودی و به تعبیری اطلاق عدم تناهی بر خدا در فلسفه ملاصدرا به دو گونه قابل درک است:

نامتناهی به حسب ذات: نگارنده از آن به نامتناهی بالذات وجودی یاد می‌کند. این گونه از نامتناهی بر پایه تحلیل بساطت حقه الهی به دست می‌آید؛ با این توضیح که خدا بسیط حقیقی است و هر آنچه بسیط حقیقی باشد مشتمل بر کل اشیاء و حقایق است و عاری از نقص، زیرا آنچه واجد نقص است مرکب از وجدان و فقدان است نه بسیط حقیقی. بنابراین، وجود خداوند مشتمل بر کل اشیاء و حقایق است؛ البته واجد کمالات اشیاء و فاقد نواقص و حدود آن‌هاست (همو، ۱۳۸۲: ۵۱، ۱۷۰).

نامتناهی به حسب صفات: نگارنده از آن به نامتناهی بالذات صفتی یاد می‌کند؛ با این بیان که خدا بسیط حقیقی است و بسیط حقیقی از هر جهت بسیط و واجب است، یعنی همان‌طور که در محور ذات بسیط است در محور صفات نیز برخوردار از بساطت است. بنابراین، صفات الهی نیز منزله از نواقص است و مشتمل بر همه صفات و کمالات (همان)؛ یعنی هم خدا صفات نامتناهی دارد و هم هر صفتش نامتناهی است؛ چنان‌که در کلام حضرت علی (ع) آمده است: «صفت خداوند متعال حد محدود ندارد» در این فضا، هر صفتی کل الصفات است نه در مقابل دیگر صفات.^(۳) تحلیل دیگری که از نامتناهی بودن صفات الهی می‌توان به دست داد از طرق پیوند صفات با ذات حاصل می‌شود؛ با این توضیح که ذات الهی نامتناهی است و محدود به حد و کران نیست. صفات الهی نیز عین ذات الهی است. بنابراین، همه صفات الهی نامتناهی، بلکه فوق نامتناهی‌اند. پس، خدا در تمام اسماء و صفاتش، در اسمای جمالی و جلالی و در صفات لطف و قهرش صمد و فوق نامتناهی است (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۳/ ۱۲۴، ۱۵۸؛ همو، ۱۳۸۶ الف: ۲/ بخش ۴، ۵۸۱).^(۴) گفتنی است، گاهی بهشت و نعمت‌های آن و ملائکه نیز نامتناهی تلقی می‌شوند، اما از آن‌جا که در واقع نمی‌تواند دو نامتناهی به حسب وجود

هستی دارند و این معنا از نامتناهی گونه‌ای از وحدت شخصی وجود، یعنی وحدت شخصی وجود مستقل را اثبات می‌کند که در آن یکسره کثرت عینی نفی نمی‌شود. بنابراین، فوق نامتناهی / نامتناهی بالذات وجودی، فوق نامتناهی / نامتناهی بالذات صفتی، نامتناهی ناسازگار با کثرت و نامتناهی سازگار با کثرت گونه‌هایی از نامتناهی در فلسفه صدرایی‌اند.

فارغ از تفاوت‌های یادشده، هسته مرکزی معنای نامتناهی در فلسفه ملاصدرا مترادف است با وجود و صفات ازلی و ابدی و فراگیر؛ به تعبیری، وجودی با تمامی اوصاف کمالی همچون قدرت مطلقه، علم مطلق و خیرخواهی مطلق. در بخش‌های بعدی در باب نحوه تقرر خصیصه فوق نامتناهی / نامتناهی بالذات وجودی و کارکردهای آن بحث می‌شود.

۲-۲. وجودشناسی نامتناهی در فلسفه صدرایی

این بخش درصدد پاسخ به این پرسش است که هستی خصیصه نامتناهی در خارج چگونه است؟ از آنجا که عدم تناهی خدا خصیصه‌ای خارجی است و ما در همان خارج خدا را نامتناهی می‌دانیم، نه در ذهن، تحقق خصیصه نامتناهی در خارج به چهار صورت محتمل است: الف) صفت انضمامی همانند سیاهی و سفیدی؛ ب) صفت نفادی؛ ج) صفت شأنی؛ د) صفت اندماجی. حال این احتمالات را یک به یک بررسی می‌کنیم:

الف) اگر نامتناهی صفت انضمامی باشد، بی‌تردید همانند هر عرضی، وجود فی‌نفسه خواهد داشت و در خصوص هر وجود فی‌نفسه‌ای می‌توان این پرسش را مطرح کرد که متناهی است یا نامتناهی و اگر نامتناهی باشد یا متناهی، قاعدتاً مطابق فرض باید وجود فی‌نفسه داشته باشد و نقل کلام درباره تناهی و عدم تناهی آن‌ها می‌کنیم و همین‌طور تا بی‌نهایت این سلسله ادامه می‌یابد.

داشته باشد بنابراین، بهشت و نعمت‌های آن ملائکه از مصادیق بالذات نامتناهی نیستند، بلکه آن‌ها نامتناهی بالعرض‌اند و مصداق منحصر فوق نامتناهی بالذات خداست. بنابراین، هر نامتناهی و غیرمحدود دیگری غیر از خدا مظهر اسمی از اسمای حسناى الهی است و بالعرض عدم تناهی خدا نامتناهی است (همو، ۱۳۸۹: ۳/ ۳۷۹). از منظری دیگر، یعنی به‌حسب سازگاری یا عدم سازگاری نامتناهی با کثرت، دو گونه دیگر از نامتناهی در فلسفه ملاصدرا قابل برداشت است:

نامتناهی ناسازگار با کثرت وجودی: اگر

شخص واحدی از وجود را در نظر بگیریم که فراگیر باشد و جایی برای غیر خود باقی نگذاشته باشد اعم از اینکه آن غیر در عرض، طول یا داخل آن باشد، در این فرض با معنای «نامتناهی ناسازگار با کثرت» و در پی آن با وحدت شخصی وجود مواجه‌ایم. در این حالت تنها یک وجود فراگیر مصداق بالذات الموجود است. بر اساس این معنا، گونه‌ای از وحدت شخصی وجود، یعنی وحدت شخصی وجود به‌طور مطلق - اعم از مستقل، رابطی و رابط - اثبات می‌شود.

نامتناهی سازگار با کثرت: اگر شخص

واحدی از وجود را در نظر بگیریم که فراگیر باشد و جایی برای غیر خود باقی نگذاشته باشد و وجود دیگری هم‌ردیف با او یا در عرض او یافت نشود، اما درون گستره وجودی‌اش، به‌اشیایی وجود می‌بخشد و با افاضه خویش آن‌ها را از کتم عدم به صحنه هستی می‌آورد و دیگری در قالب وجود رابط تحقق می‌یابد، در این حالت با معنای دیگری از نامتناهی، یعنی «نامتناهی سازگار با کثرت» مواجه‌ایم (معلمی، ۱۳۹۳: ۱/ ۶۴۳). در این فضا، وجود فراگیر مصداق وجود مستقل و عالم مصداق وجود رابط خواهد بود و وجود رابط حقیقتاً از مصادیق الموجود است نه مجازاً. به عبارتی، وجود به اشتراک معنوی بر وجود رابط و مستقل اطلاق می‌شود و ممکنات حقیقتاً بهره‌ای از

نامتناهی ناظر به مقام اطلاق خداست نه مرتبه تنزل و تجلی در تعینات.

د) خصیصه اندماجی، از تمام متن - نه از حد و نه از شأن متن - انتزاع و بر آن حمل می‌شود و به تعبیری بیرون از متن نیست. این صفات در متن خارج به نحو جمعی و اندماجی به حیثیت تقییدیه اندماجی متن موجودند و وجود آنها در متن سبب تکثر متن نمی‌شود. معقولات ثانی فلسفی و صفات الهی همگی از دسته صفات اندماجی‌اند. برای مثال، تمام متن وجود شیء خارجی، ویژگی علیت یا وحدت را دارد و صفاتی چون قدرت و علم از تمام ذات الهی - نه به پاره‌ای از ذات و نه به شأنی از او - نسبت داده می‌شود و همه معقولات ثانی فلسفی به حیثیت تقییدی وجود و همه صفات الهی به حیثیت تقییدی خدا موجودند. بنابراین، این گونه از صفات با قطع نظر از وجود/خدا و حیثیت تقییدی آن، مصداق بالذات معدوم و با اعتبار وجود/خدا و حیثیت تقییدی آن، ثانیاً و بالعرض موجودند.

خصیصه عدم تناهی نیز نه بخشی از ذات الهی است و نه شأنی از آن و نه محصول حد آن، بلکه خصیصه نامتناهی برآمده از سراسر ذات الهی است. به دیگر سخن، خصیصه نامتناهی از معقولات ثانی فلسفی است؛ معقول ثانی فلسفی به تفسیر برخی، هویتی نیمه خارجی دارد؛ با این توضیح که اتصاف آن در خارج و عروض آن در ذهن است (سبزواری، ۱۴۱۶: ۱/۲، ۱۶۳)، اما معقول ثانی فلسفی به تفسیر ملاصدرا، هویتی کاملاً خارجی دارد، یعنی عروض در همان‌جایی رخ می‌دهد که اتصاف مطرح است. ملاصدرا در این باره می‌نویسد: اتصاف، نسبتی میان دو امر متغایر به حسب وجود در ظرف اتصاف است. «بنابراین، حکم به وجود انحصاری یکی از طرفین اضافه در ظرف اتصاف زورگویی است. البته اشیاء در نحوه موجودیت متفاوت‌اند و هر یک از طرفین بهره‌ای از هستی دارد که دیگری فاقد آن است. پس، هر

بنابراین، انضمامی بودن نامتناهی محذور تسلسل را به همراه دارد.

ب) خصیصه نفادی در اشیای محدود قابل طرح است؛ با این توضیح که در حیثیت تقییدی نفادی، از پایان و حد وجود محدود، خصیصه نفادی انتزاع می‌شود؛ خصیصه‌ای که به حیثیت تقییدی نفادی وجود موجود است. چنان‌که از پایان جسم، سطح و از کرانه وجود محدود ماهیت انتزاع می‌شود و در قالب گزاره بیان می‌شود: «السطح موجود بالجسم» و «ماهیه الشجر موجود بالوجود الشجر»، اما اگر جسم یا وجود محدود در دو مثال بالا نامتناهی فرض شوند، آن‌گاه سطح و ماهیت از آنها انتزاع نمی‌شود (یزدان‌پناه، ۱۳۸۹: ۱۷۳). بنابراین، خصیصه نامتناهی نمی‌تواند از صفات نفادی باشد، زیرا صفات نفادی از حد و پایان متن انتزاع می‌شود، اما خدا چه در نظام وحدت شخصی وجود و چه در نظام وحدت تشکیکی وجود پایان و حدی ندارد تا از آن پایان خصیصه نامتناهی به منزله صفت نفادی انتزاع شود.

ج) خصیصه شأنی مقیدی است که به نفس وجود مطلق در مرحله تعیینی‌اش موجود است؛ برای مثال، قوای نفس همانند عقل، خیال و حس به حیثیت تقییدیه شأنیة نفس موجودند و نفس با ویژگی اطلاقی و سعی خویش در همه مراتب و قوای حضور دارد و به نفس این حضور، قوای نفس تحقق دارند. بنابراین در این حالت، هر یک از قوای نفس نه از تمام حقیقت نفس که از شأن و مرتبه‌ای از نفس انتزاع می‌شوند. همین‌طور، هر یک از قوای نفس نه از حدود و پایانه نفس که به دلیل اطلاق نفس از نفس انتزاع می‌شوند. بنابراین، قوای نفس نه خصیصه اندماجی‌اند و نه صفت نفادی (همان: ۱۹۱-۱۸۹). بنابراین خصیصه نامتناهی خدا یا وجود نمی‌تواند از صفات شأنی باشد؛ بنا بر آنکه عدم تناهی ویژگی ذات الهی در نظام وحدت شخصی وجود است، اما شئون خدا متأخر از ذات اویند. به دیگر سخن، خصیصه

صفتی از صفات، در مرتبه‌ای از وجود واقع شده و آثار اختصاصی در آن مرتبه دارد» (ملاصدرا، ۱۳۸۳ الف: ۱ / ۳۹۱).

بنابراین، نامتناهی در خارج به نحو اندماجی و انتزاعی و انباشته و به حیثیت تقییدی خدا موجود است و فاعل شناسا با عقل شهودی به این معقول دسترسی پیدا می‌کند و با عقل تحلیلی به افراز، تجزیه و تحلیل آن از خدا می‌پردازد (همان: ۱ / ۳۸۹-۳۸۹؛ یزدان‌پناه، ۱۳۸۹: ۱ / ۲۸۴، ۲۸۸).

در نظام وحدت تشکیکی ملاصدرا از مراتب وجود سخن به میان می‌آید و حکم این مراتب نیز متفاوت است؛ برخی از آن مراتب، یعنی واجب الوجود، نامتناهی است و دیگر مراتب هستی متناهی‌اند. بنابراین، در این نظام، مطرح می‌شود: الموجود/الوجود متناهی است یا نامتناهی، اما بنا بر تفسیر خاص ملاصدرا از امور عامه می‌توان گفت که در فلسفه ملاصدرا هم گزاره «وجود/موجود نامتناهی است» گزاره‌ای فلسفی است و هم گزاره «وجود/موجود متناهی است». با این توضیح که در فلسفه ملاصدرا نه برابری محمول با موضوع ملاک محمول فلسفی است و نه اخصیت محمول از موضوع مانع ورود آن در عرصه امور عامه است، بلکه حمل مستقیم و بدون واسطه محمول بر موضوع ملاک امور عامه بودن است (ملاصدرا، ۱۳۸۳ الف: ۱ / ۳۵، ۳۸). بنا بر آنکه موجود به منزله موضوع آغازین فلسفه و وجود به منزله موضوع مباحث فلسفی پس از اصالت وجود، بدون آنکه قید طبیعی یا ریاضی پیدا کند متصف به «محمول نامتناهی/متناهی» است و اخصیت نامتناهی/متناهی از وجود/موجود، مانع از اطلاق امور عامه و عرض ذاتی بر نامتناهی/متناهی نیست.

نظام وحدت شخصی وجود ملاصدرا نیز ظرفیت دو تفسیر را دارد: الف) تفسیری که در آن ممکنات به منزله وجود رابط بهره‌ای از هستی ندارند و در این فضا، وجود مساوق با حق است،

یعنی مصداق بالذات وجود منحصر در خداست و یک وجود داریم که نامتناهی است و وجود متناهی نداریم. بنابراین، در این نظام مطابق با تفسیر نخست دو گزاره هم‌ارز وجود دارد: «وجود نامتناهی است» و «خدا نامتناهی است»، یعنی در آن دو، نامتناهی، محمول مساوی موضوع فلسفه یعنی موجود و عرض ذاتی آن خواهد بود؛ ب) تفسیری که در آن ممکنات به مثابه وجود رابط فاقد هستی است و وجود به اشتراک لفظ بر وجود مستقل و رابط حمل می‌شود. مطابق با این تفسیر، دو گزاره متفاوت داریم: «وجود مستقل، نامتناهی است» و «وجود رابط، متناهی است». بنابراین، مطابق با هر دو تفسیر وحدت شخصی ملاصدرا و نظام وحدت تشکیکی او، نامتناهی از صفات اندماجی و امور عامه خواهد بود.

۲-۳. کارکردهای نامتناهی در فلسفه صدرایی

مؤلفه نامتناهی کارکردهای متعددی در فلسفه صدرایی دارد که در این بخش به برخی از کارکردهای آن در سه حوزه مابعدالطبیعه، الهیات و انسان‌شناسی اشاره می‌شود:

۲-۳-۱. اثبات وحدت شخصی وجود

ملاصدرا از دو طریق وحدت شخصی وجود را اثبات می‌کند؛ یکی از راه ارجاع علیت به تشأن و دیگری از راه اثبات بسیط الحقیقه و رسیدن به خدای نامتناهی، اما اثبات وحدت شخصی وجود از طریق نامتناهی دقیق‌تر از برهانی است که از طریق ارجاع علیت به تشأن مطرح است. بنابراین، به منظور مقایسه این دو طریق و اثبات ادق بودن طریق نامتناهی به طور مختصر به این دو برهان اشاره می‌کنیم:

الف) اثبات وحدت شخصی از راه ارجاع علیت به تشأن: در طریق نخست بیان می‌شود: ۱. وجود اصیل است؛ ۲. علیت و معلولیت امور

و جلوه‌های اویند (جوادی آملی، ۱۳۸۶ الف: ۲/ بخش ۵، ۳۳۸-۳۳۷؛ همان: ۲/ بخش ۴، ۵۸۱؛ همان: ۴۵۷؛ معلمی، ۱۳۹۳: ۶۱۰-۶۰۷).

سنجش دو برهان یادشده در وحدت شخصی وجود

در برهان نخست، وحدت شخصی وجود مستقل اثبات می‌شود و خدا به منزله وجود فراگیر مصداق وجود مستقل و عالم مصداق وجود رابط خواهد بود و وجود رابط حقیقتاً از مصادیق الموجود است نه مجازاً. به عبارتی، وجود به اشتراک معنوی بر وجود رابط و مستقل اطلاق می‌شود و ممکنات حقیقتاً بهره‌ای از هستی دارند و به میزان برخوردارگی ممکنات از هستی حتی در حد هستی وجود رابط، وجود نامتناهی، محدود می‌شود، اما در برهان دوم وحدت شخصی، «نامتناهی» به مثابه حد وسط برهان در اثبات وحدت شخصی وجود، هر گونه موجودیت - اعم از استقلال، رابطی و رابط - را از ماسوی الله نفی می‌کند. بنابراین، حد وسط برهان دوم وحدت شخصی وجود، «نامتناهی ناسازگار با کثرت وجودی» است، به تعبیری، بر اساس این معنا، نتیجه برهان فوق آن است که یک وجود مستقل موجود است و غیر آن وجود مستقل، به هیچ وجه بهره‌ای از هستی ندارند و در هیچ‌یک از اقسام وجود - خواه وجود مستقل خواه رابطی خواه رابط - نمی‌گنجند (همو، ۱۳۸۷: ۱/ ۴۱۱؛ همو، ۱۳۸۶ الف: ۲/ بخش ۴، ۵۸۸؛ همو، ۱۳۸۶ ب: ۵/ ۶۳).

شایان توجه است که اگر وجود به اشتراک معنوی بر وجود مستقل و رابط حمل شود، آن‌گاه مطابق با برهان نخست، ممکنات از هستی برخوردارند، اما اگر اطلاق وجود بر وجود مستقل و رابط را به اشتراک لفظ بدانیم، آن‌گاه وجود رابط حقیقتاً بهره‌ای از هستی ندارد (ملاصدرا، ۱۳۸۳ الف: ۱/ ۹۲، ۹۴)؛ و مطابق این فرض، اطلاق وجود رابط بر ممکنات در برهان نخست،

وجودی‌اند؛ ۳. علت و معلول بالذات امر بسیط‌اند، یعنی آن دو ذاتی نیستند که علت یا معلولیت بدان‌ها عارض شده باشد، بلکه علت بذاته علت و معلول بذاته معلول است (همو، ۱۳۷۹: ۱/ ۶۴-۶۳)؛ ۴. بنا بر این مقدمات، معلول هویتی مباین با حقیقت علت خود ندارد تا عقل با قطع نظر از علت و موجدش، به ذات معلول اشاره کند، بلکه معلول صرف ربط به علت است و حقیقتی جز اثر بودن و تابعیت ندارد (همان: ۶۴؛ همو، ۱۳۶۳: ۵۳)؛ ۵. تسلسل علل باطل است و علت و معلول به واجب الوجود ختم می‌شوند. نتیجه اینکه، خدا به منزله حقیقت و ذات، اصل همه موجودات و عالم به منزله شئون، اسماء، نعوت، اطوار و فروع اویند (همو، ۱۳۷۹: ۶۴).

ب) اثبات وحدت شخصی از راه نامتناهی:

۱. خدا بسیط حقیقی است؛ ۲. هر بسیط حقیقی‌ای نامتناهی است: این مقدمه این چنین اثبات می‌شود که بسیط حقیقی از هر گونه ترکیبی منزله است و انحاء ترکیب همانند ترکیب مقداری، ترکیب از جنس و فصل، ترکیب از ماده و صورت، ترکیب از وجود و ماهیت، ترکیب از اطلاق و تقیید و ترکیب از وجدان و فقدان از آن نفی می‌شود. بنابراین، اگر موجودی غیر از بسیط حقیقی (در عرض او به منزله واجب یا در طول او به منزله موجود ممکن) تحقق عینی یابد، آن‌گاه لازم می‌آید بسیط حقیقی مرکب از آنچه دارد و آنچه ندارد (یعنی این وجود مفروض) و این خلاف فرض است. بنابراین وجود دیگری غیر از بسیط حقیقی موجود نیست؛ ۳. خدا نامتناهی است: این مقدمه نتیجه مقدمات اول و دوم است؛ ۴. در نتیجه، ماسوی الله وجودی جدای از حق ندارند، بلکه به حیثیت تقییدی شأنی حق موجودند. به تعبیری، وجود خدا بنا بر بساطت الهی و در پی آن عدم تناهی خویش، وجود را به انحصار خویش درآورده و غیر او همگی از تعینات، شئون

مستلزم محدودیت وجود نامتناهی نیست (همان: ۱/ ۵۴۹-۵۴۸، تعلیقه حکیم سبزواری).

پس در اثبات وحدت شخصی از راه علیت و نامتناهی دو گونه تفسیر محتمل است: ۱. خدا به منزله تنها وجود مستقل و اشیاء به مثابه نمود و ظهور او (بر پایه اطلاق وجود به اشتراک لفظی بر وجود رابط)؛ ۲. خدا به منزله وجود مستقل و اشیاء به مثابه وجود رابط و رقیقه او (بر پایه اطلاق وجود به اشتراک معنوی بر وجود رابط)، اما در اثبات وحدت شخصی از طریق نامتناهی تفسیر واحد و دقیقی مطرح است و آن اثبات انحصار وجود در خدا و نفی هر گونه وجود از ممکنات است.

۲-۳-۲. تبیین فلسفی مالکیت خدا بر قلب‌ها و

تصرف در آن‌ها

حضور فراگیر وجودی خدا، ویژگی‌ای است که تا قبل از ملاصدرا به مسئله‌ای مبرهن و برآمده از سیستم معرفتی فیلسوفان تبدیل نشده بود، هر چند در این باب اشارات و تأویلاتی در آثار فیلسوفان مسلمان دیده می‌شود؛ چنان‌که به گزارش ملاصدرا کندی از حضور همه‌جایی فیض خدا سخن می‌گوید (همان: ۱/ ۱۳۴)، و ابن‌سینا با تأکید بر مقومیت نیازمندی و تعلق به غیر زمینه حضور خدا در عالم را فراهم می‌کند (ابن‌سینا، ۱۳۹۱: ۵۳۸-۵۳۷؛ همو، ۱۳۷۵: ۳/ ۳۸۴؛ و نیز ر.ک: تفسیر ملاصدرا از این مطلب: ملاصدرا، ۱۳۸۳ الف: ۱/ ۵۴-۵۵) و شیخ اشراق با آنکه خدا را نورالانوار و سرسلسله نظام تشکیکی عالم می‌داند، در مواضعی از آثارش به فضای وحدت شخصی وجود نزدیک شده است؛ چنان‌که در *تلویحات* (سهروردی، ۱۳۸۸ الف: ۳۵، ۳۸) آورده است که ذاتی جز خدا برخوردار از وجود فی‌نفسه نیست و همه هویت‌ها پرتو اویند و در حکمه *الاشراق* (همو، ۱۳۸۸ ب: ۱۵۳) خدا را ابعاد اقرب و ارفع ادنی دانسته است، اما ملاصدرا نخستین

فیلسوف مسلمانی است که به نحو سیستمی و مبرهن وحدت شخصی وجود را اثبات کرده و با تأکید بر عدم تناهی وجودی خدا، ویژگی‌های پارادوکس‌نمایی چون ابعاد اقرب، اعلای ادنی و اخفای اجلی را به خدا نسبت داده است (ملاصدرا، ۱۳۸۰: ۶۵-۶۴).

در وحدت شخصی ملاصدرا، دو مقام از یکدیگر تفکیک می‌شوند: یکی خدا در مقام ذات و دیگری خدا در مقام فعل و در پی آن، ویژگی‌های وجودی و دور از دسترس به ذات الهی و خصیصه‌های امکانی و حدوثی به خدا در مقام تجلی و فعل نسبت داده می‌شوند (همو، ۱۳۸۳ ب: ۳/ ۱۱۱، ۵/ ۷۵۱)، البته کیفیت حضور خدای بسیط نامتناهی در عالم به نحو بساطت است (جوادی آملی، ۱۳۸۶ الف: ۲/ بخش ۴، ۵۸۱)، زیرا خداوند به حسب ذات بسیط حقیقی است و این حقیقت بسیط نامتناهی است، از این رو در همه مراحل هستی، ظهور بسیط و مجرد تام دارد، اما شئون و اوصاف فعلی او بر اثر ترکب و تنزل، تا حد محسوس بودن هم پیش می‌رود (همو، ۱۳۸۹ الف: ۲/ ۱۴۸).

بنا بر خصیصه نامتناهی و در پی آن حضور فراگیر خدا در عالم، می‌توان گفت: اولاً، با تأکید بر مؤلفه نامتناهی و در نتیجه وحدت شخصی وجود، آدم و عالم شأن و آیه خدایند و خدای نامتناهی در آن‌ها ظهور دارد. بنابراین، خدا نزدیک‌ترین حقیقت به آدم و عالم است؛ بنا بر آنکه اگر خدای نامتناهی نزدیک‌ترین حقیقت به هر شیء - در نسبت با دیگر اشیاء و در نسبت با خود آن شیء - نباشد، مستلزم تناهی خدای نامتناهی خواهد بود (همو، ۱۳۸۸: ۴۰۳) و این نزدیکی، نزدیکی دو امر موجود به یکدیگر نیست، بلکه نزدیکی شیء به فی و حقیقت به شأن است. ثانیاً، خدا با همه اسماء و صفاتش از جمله علم و آگاهی در عالم حضور می‌یابد و همه عالم برخوردار از شعور و آگاهی‌اند؛ ثالثاً، در پرتو

پس دل‌ها مسخر خداوند است؛ از این رو، غرور به سبب تمایل قلب به صلاح و تقوا، و یأس و نومیدی از عدم اقبال قلب به خیرات و صالحات بی‌مورد است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۹/۴۹-۴۶).

۲-۳-۳. الهیات ایجابی - سلبی معرفتی

الهیات سلبی یا ایجابی در سه ساحت مطرح است: ساحت وجودی؛ ساحت معرفتی؛ و ساحت زبانی. الهیات سلبی در ساحت وجودی از تباین وجود خدا از خلق سخن می‌گوید و در پی آن در ساحت معرفتی قائل به شناخت‌ناپذیری خداست و در پی آن در ساحت زبانی بر تعبیرناپذیری خدا تأکید دارد. این سه‌گانه را می‌توان در اندیشه افلوطین به وضوح رصد کرد (افلوطین، ۱۳۶۶: ۳، ۵، ۱۳). در مقابل متألهان در الهیات ایجابی تعلیم می‌دهند که: در ساحت وجودی، خدا مبین خلق نیست؛ در ساحت معرفتی، خدا شناختنی است و در ساحت زبانی، خدا تعبیرپذیر است.

ملاصدرا با استناد به صرافت وجود خدا و خصیصه عدم تناهی او، در محور الهیات تنزیهی در ساحت معرفتی و زبانی خبر می‌دهد؛ با این توضیح که ویژگی‌هایی چون آمیختگی به ماده و معلولیت و تناهی انسان و وجود صرف خدا و عدم تناهی او سبب می‌شود هرگز انسان نتواند به شناخت‌کننده خدا دست یابد؛ البته با دستیابی انسان به تجرد، مانع مادیت از او زدوده می‌شود، اما معلولیت و تناهی او همیشگی و زوال‌ناپذیر است (ملاصدرا، ۱۳۸۳: ۳/۲۲۸؛ همو، ۱۳۸۰: ۶۶-۶۴). بنابراین، نزد ملاصدرا، کنه ذات خدا به هیچ وجه - نه به علم حصولی و نه علم حضوری - متعلق شناخت بشر قرار نمی‌گیرد (همو، ۱۳۸۰: ۵۷-۵۵، ۶۶؛ همو، ۱۳۸۳: ۳/۷۳۸-۷۳۷؛ قس: plato, 1997: 28C). او در مواردی، بهره عقل از شناخت خدا را در حد فهم صفات سلبی تقلیل می‌دهد (ملاصدرا، ۱۳۸۳: ۳/۲۳۶-۲۳۵).

خصیصه نامتناهی و مؤلفه حضور فراگیر خدا، مالکیت خدا بر قلب‌ها و تصرفش تبیین فلسفی نوینی می‌یابد. با این توضیح که بنا بر آنکه، سراسر عالم همانند آدم، حی و ذی‌شعورند، و خدای نامتناهی در مقام حضور فراگیر با همه رابطه مستقیم دارد، پس خداوند میان انسان و تاروپود وجودش از جمله بین او و قلبش، او و سمعش، او و بصرش، او و بدنش و او و نفسش حائل است، و در قوای انسان به نحو ایجاد تصدیق می‌کند و انسان را مالک آن‌ها قرار می‌دهد. همچنین، با استناد به خصیصه نامتناهی می‌توان گفت: در دیگر موجودات نیز خداوند مالک حقیقی ذات و توابع ذاتشان است، و اوست که آن ذات و توابع ذات را به موجودات تملیک می‌کند؛ از این رو، خداوند میان آن موجود و ذاتش حائل است، چنان‌که حائل میان آن موجود و توابع ذات، قوا، آثار و افعالش است. از سوی دیگر، خداوند در مقام آفریننده انسان و تمام اعضاء، ادوات و قوای او مالک حقیقی همه آن‌ها و حقیقتاً محیط بر همه آن‌هاست و در آن‌ها به هر صورت که بخواهد تصرف می‌کند؛ همچنین، خدایی که حائل میان انسان و قلبش است مالک حقیقی قلب او نیز هست؛ پس قبل از اینکه انسان در قلب خود تصرف کند، او در قلب انسان به هر نحوی که می‌خواهد تصرف می‌کند؛ از این رو، انسان هر آنچه را به اختیار یا اضطرار - از جمله ایمان و شک، خوف و رجاء، اضطراب و اطمینان - به خود نسبت می‌دهد، همگی به خدای تعالی انتساب دارد؛ یعنی خدای تعالی به منزله نزدیک‌ترین حقیقت‌ها در قلوب با توفیق، خذلان و دیگر انواع تربیت الهی تصرف می‌کند، بدون اینکه مانعی او را از کارش منع و یا سرزنش کسی او را تهدید کند، و او به هر آنچه بخواهد در دل‌ها حکم می‌کند، چنان‌که فرموده: «وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ» (رعد: ۴۱) و نیز فرموده: «لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (تغابن: ۱).

نامتناهی‌ها به حسب وجود می‌توانند به دو حالت ناسازگار با کثرت و سازگار با کثرت مطرح شوند. همچنین، نامتناهی بالذات، فوق غیرمتناهی مدئی، عدئی و شدئی است و کسانی که ادعا کرده‌اند نامتناهی نزد فیلسوفان مسلمان صرفاً خصیصه کم و به تبع آن، از لواحق جسم است، نه به معنانشناسی نامتناهی نزد فیلسوفان پیش از ملاصدرا توجه داشته‌اند و نه از تنوع معنانشناسی نامتناهی در فلسفه صدرایی خبر دارند.

عدم تناهی در فلسفه صدرایی معقول ثانی فلسفی است و به لحاظ وجودشناختی، به حیثیت تقییدی اندماجی خدا موجود است. تناهی و عدم تناهی از احوال وجود در فلسفه صدرایی است، اما پس از اثبات وحدت شخصی وجود و اثبات انحصار وجود در خدا، عدم تناهی به تنهایی و فارغ از مقابلش، یعنی متناهی، از احوال وجود است. خصیصه نامتناهی وجودی کارکردهای متعددی در حکمت متعالیه صدرایی دارد که از آن جمله‌اند: اثبات وحدت شخصی وجود، تبیین فلسفی مالکیت خدا بر قلب‌ها و تصرف در آن‌ها و الهیات ایجابی - سلبی.

پی‌نوشت‌ها

۱. این تفسیر در آثار میرداماد ذکر شده است، با این تفاوت که در آن از تعبیر صمد حق استفاده شده و افزون بر آن، میرداماد خود تعبیر فوق نامتناهی را به کار برده که با توجه به مجموعه این قراین، می‌توان صمد/ صمد حق را همان نامتناهی/ فوق نامتناهی دانست؛ چنان‌که حسن‌زاده آملی نیز به همین نتیجه رهنمون شد.

۲. فخر رازی در موضع یادشده دلایل اثبات عدم تناهی ابعاد را نقد و بررسی کرده است (همچنین، برای آگاهی از گزارش ادله تناهی ابعاد و نقد آن‌ها، ر.ک: حسن‌زاده آملی، ۱۴۱۶: ۴/ ۲۰۲-۱۸۷، ۲۱۰-۲۰۲).

همچنین، ملاصدرا با طرح خدا به منزله وجود نامتناهی و به لحاظ حضور نامتناهی در تجلیاتش از الهیات ایجابی در ساحت معرفت سخن می‌گوید؛ شناخت امور نیز مبتنی بر شناخت مقومات آن‌هاست. بنابراین، شناخت هیچ امری دست نمی‌دهد، مگر آنکه از قبل خدا را شناخته باشیم و دیگر امور را در پرتو ارتباط آن‌ها با خدا بشناسیم (همو: ۱/ ۱۳۸-۱۳۶) و در موضع دیگر بیان می‌دارد: معرفت به خدا را مقدم بر همه معارف تلقی می‌کند (همو، ۱۳۸۳: ۳/ ۳۵).

اما نگارنده معتقد است که بنا بر تفکیک خدا در مقام ذات و در مقام فعل، در طرح صدرایی خدا به مثابه نامتناهی می‌توان از الهیات سلبی و ایجابی در ساحت‌های سه‌گانه وجود، معرفت و زبان سخن گفت؛ با این توضیح که خدا در مقام ذات نه سنخیت با ممکنات دارد، نه شناختنی است و نه تعبیرپذیر، بنابراین الهیات سلبی در فلسفه ملاصدرا متوجه خداوند در مقام ذات است؛ البته در محور سه‌گانه وجود (عدم سنخیت ذات با عالم) و معرفت (شناخت‌ناپذیری ذات) و زبان (تعبیرناپذیری ذات)، اما خدا در مقام فعل، هم‌سنخ با ممکنات، شناختنی و تعبیرپذیر است. بنابراین، الهیات ایجابی در محور سه‌گانه وجود (سنخیت خدا با ممکنات)، معرفت (شناخت‌پذیری خدا) و زبان (تعبیرپذیری خدا) از آن خدا در مقام فعل است.

بحث و نتیجه‌گیری

نامتناهی مدئی و عدئی، نامتناهی صفتی و نامتناهی کمالی و تحلیل صفات الهی با خصیصه نامتناهی به ترتیب در فلسفه سینوی، ابوالبرکات بغدادی و سهروردی مطرح بوده است. فلسفه ملاصدرا با حفظ نامتناهی‌های یادشده متضمن نامتناهی به حسب است؛ نامتناهی بالذات وجودی، نامتناهی بالذات صفتی و نامتناهی بالعرض سه معنا از نامتناهی در فلسفه صدرایی‌اند که هر یک از

- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶ الف). رَحِیقِ مَخْتوم. تحقیق حمید پارسانیا. چاپ سوم. قم: اسراء.
- _____ (۱۳۸۶ ب). سرچشمه اندیشه. تحقیق عباس رحیمیان. چاپ پنجم. قم: اسراء.
- _____ (۱۳۸۷). عین نضاح (تحریر تمهید القواعد). تحقیق حمید پارسانیا. چاپ اول. قم: اسراء.
- _____ (۱۳۸۸). تسنیم. ج ۹. تحقیق حسن واعظی و محمدی. چاپ سوم. قم: اسراء.
- _____ (۱۳۸۹ الف). تسنیم. ج ۲. تحقیق علی اسلامی. چاپ ششم. قم: اسراء.
- _____ (۱۳۸۹ ب). تسنیم. ج ۳. تحقیق احمد قدسی. چاپ پنجم. قم: اسراء.
- حسن زاده آملی، حسن (۱۳۶۱). رساله انه الحق. در: یادنامه مفسر کبیر استاد علامه طباطبایی قدس سره. قم: شفق.
- حسینی اردکانی، احمد بن محمد (۱۳۷۵). مرآت الاکوان (تحریر شرح هدایه ملاصدرا شیرازی). تهران: میراث مکتوب.
- خراسانی، شرف‌الدین (شرف) (۱۳۸۷). نخستین فیلسوفان یونان. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ژیلسون، اتین (۱۳۷۹). روح فلسفه قرون وسطی. ترجمه علیمراد داوودی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- سبزواری، ملاحادی (۱۴۱۶). شرح المنظومه. تصحیح حسن زاده آملی. به اهتمام مسعود طالبی. تهران: نشر ناب.
- سهروردی، شهاب‌الدین (۱۳۸۸ الف). التلویحات. در: مجموعه مصنفات شیخ اشراق. ج ۱. چاپ هانری کرین. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- _____ (۱۳۸۸ ب). حکمة الاشراق. در: مجموعه مصنفات شیخ اشراق. ج ۲. چاپ هانری کرین. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۳. در خطبه ۱۹۵ نهج البلاغه آمده است: بطون خدا مانع از ظهورش نیست و ظهورش او را از بطون باز نمی‌دارد؛ هم نزدیک است و هم دور، هم متعالی است هم نزدیک، ظاهر است و باطن، باطن است و ظاهر، اما کسی به او نزدیک نیست.
۴. همچنین، حسن زاده آملی، در رساله انه الحق (در: یادنامه مفسر کبیر استاد علامه طباطبایی قدس سره، ص ۴۶۶) بیان می‌کند: برای نمونه، علم ذاتی خداوند که عین ذات نامتناهی اوست، نامحدود خواهد بود. از این رو، معدوم و موجود، مجرد و مادی، گذشته و حال و آینده، یکسان معلوم خداوند است؛ چون در برابر علم نامتناهی، هیچ‌گونه تفاوت و تمایز فرض ندارد. بنابراین، علم خدا حضوری و شهودی و نامتناهی سعی و شیدای است، زیرا اگر علم او حصولی یا حضوری محدود باشد، در قبال آن علمی دیگر نیز فرض خواهد داشت، در حالی که علم بی‌نهایت الهی برای علمی دیگر که از شئون علم او نباشد و در عرض علم او قرار گیرد، جایی نمی‌گذارد.

منابع

- ابن سینا (۱۳۷۵). الاشارات و التنبیها. در: شرح الاشارات و التنبیها نصیرالدین طوسی. قم: نشر البلاغه.
- _____ (۱۳۹۱). التعليقات. مقدمه، تحقیق و تصحیح سیدحسین موسویان. تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- _____ (۱۴۰۰). تفسیر سوره حمد. در: رسائل ابن سینا. قم: انتشارات بیدار.
- _____ (۱۴۰۴). الشفاء، طبیعیات. چاپ سعید زاید. قم: مکتبه آیه الله المرعشی.
- افلوطین (۱۳۶۶). دوره آثار فلوطین تاسوعات. ترجمه محمدحسن لطفی. تهران: خوارزمی.
- بغدادی، ابوالبرکات (۱۳۷۳). المعتبر فی الحکمة. اصفهان: دانشگاه اصفهان.

- طباطبایی، محمدحسین (۱۴۱۷). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه.
- فخرالدین رازی (۱۴۱۱). *المباحث المشرقیة فی علم الالهیات و الطبیعیات*. قم: انتشارات بیدار.
- فیض کاشانی، ملامحسن (۱۳۷۵). *اصول المعارف*. چاپ سید جلال‌الدین آشتیانی. قم: دفتر تبلیغات.
- کندی (بی تا). *فی الفلسفه الاولی*. در: رسائل الکندی الفلسفیه. تصحیح و تعلیق و مقدمه محمد عبدالهادی ابوریثه. قاهره: دارالفکر العربی.
- لوکری (۱۳۷۳). *بیان الحق بضمان الصدق*. مقدمه و تصحیح ابراهیم دیباجی. تهران: مؤسسه بین‌المللی اندیشه و تمدن اسلامی.
- معلمی، حسن (۱۳۹۳). *حکمت صدرایی*. قم: انتشارات حکمت اسلامی.
- ملاصدرا (۱۳۶۳). *المشاعر*. چاپ هنری کرین. تهران: انتشارات طهوری.
- _____ (۱۳۷۹). *تفسیر القرآن الکریم (آیه الکرسی)*. تصحیح محمد خواجوی. قم: انتشارات بیدار.
- _____ (۱۳۸۰). *المبدأ و المعاد*. ج ۱. تصحیح، تحقیق و مقدمه محمد ذبیحی و جعفر شاه‌نظری. به اشرف آیت‌الله سیدمحمد خامنه‌ای. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- _____ (۱۳۸۲). *الشواهد الربوبیه*. تصحیح، تحقیق و مقدمه سید مصطفی محقق داماد. به اشرف آیت‌الله سیدمحمد خامنه‌ای. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- _____ (۱۳۸۳ الف). *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*. تصحیح و تحقیق غلامرضا اعوانی. به اشرف آیت‌الله سیدمحمد خامنه‌ای. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- _____ (۱۳۸۳ ب). *شرح الاصول الکافی*. کتاب توحید. ج ۴. تصحیح، تحقیق و مقدمه محمود فاضل یزدی مطلق. به اشرف آیت‌الله سیدمحمد خامنه‌ای. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- میرداماد، محمدباقر (۱۳۹۱). *الافق المبین*. تصحیح حامد ناجی اصفهانی. تهران: انتشارات میراث مکتوب.
- _____ (۱۳۶۷). *قبسات*. چاپ کرین و دیگران. تهران: دانشگاه تهران.
- میلانی، حسن (۱۳۸۹). «خدای نامتناهی فلسفه و عرفان در تراوی برهان». *نشریه سمات*. ش ۳.
- وال، ژان (۱۳۸۰). *بخشی در مابعدالطبیعه*. ترجمه یحیی مهدوی و همکاران. چاپ دوم. تهران: خوارزمی.
- یزدان‌پناه، یدالله (۱۳۸۹). *حکمت اشراق*. ج ۱. تحقیق و نگارش مهدی علی‌پور. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- Aristotle (1991). 'Physics'. In: *The Complete Works*. Vol. 1. Jonathan Barnes. Princeton: Princeton University Press.
- _____ (1991). 'Metaphysics'. In: *The Complete Works*. Vol. 2. Jonathan Barnes. Princeton: Princeton University Press.
- Clegg, Brian (2003). *A Brief History of Infinity*. London: Robinson.
- Plato (1997). 'Timaeus'. In: *Complete Works*. edited, with introduction and notes, by John M. Cooper. United States of America.